

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

نویسنده: نجیب سخی

۲۰ جون ۲۰۱۵

افغانستان و مسأله زبان: (قسمت اول)

افغانستان معاصر کشوری است، که از گروه های قومی متفاوت؛ چون هزاره ها، ازبکها، پشتونها، بلوچها، تاجکها و دیگران تشکیل شده است؛ مسأله (۱) زبان درین کشور به مثابه یک معضلۀ فرهنگی؛ در واقعیت یک «نامسأله» است؛ اما به حیث پدیده اقتصادی کاملاً مطرح و «مسأله» ای است، که دشمن داخلی و خارجی می تواند آن را بسادگی داغ بسازد، و ازین آب گل آلود ماهی بگیرند؛ زیرا زیاده از دو صد سال می شود، که افغانستان با اقتصاد وابسته نفس می کشد.

این موضوع از نظر فرهنگی از آنجهت نامسأله است؛ این زبانها از چند قرن است که در مجاورت هم زیست کرده اند؛ بابر در شروع قرن شانزدهم زبانهای را که در کابل تکلم می شد، چنین می نویسد: «یازده یا دوازده لفظ در ولایت کابل تلفظ می کنند عربی و فارسی و ترکی و هندی و افغانی و پشه ئی و پراچی و گیری و ترکی و لمغانی این مقدار از اقوام مختلف و الفاظ متغایر معلوم نیست که در هیچ ولایتی بوده باشد»

در جریان جنگ اول افغان انگلیس وزیر محمد اکبر خان با انگلیسها به دری مذاکره می کرد؛ اما با مجاهدین به پشتو مکالمه می نمود، این از یادداشت انگلیسها بیرون شده است.

امیر عبدالرحمان در تاج التواریخ دو زبان افغانستان را پشتو و دری می داند.

تا قبل از نیمۀ اول قرن بیستم در افغانستان هیچ نوع مناقشه و یا بلوای زبانی اتفاق نیفتاده بود، یعنی زبان به مثابه متاع و ماده زیر ساخت واحد های فرهنگی و قومی درین سرزمین جنگ نیافریده است.

ترکیب ملیتها در افغانستان؛ زمینه موجودیت آن را باعث گردیده است؛ نفی هریکی ازین عناصر متشکله ملت افغان؛ در حقیقت موجودیت افغانستان را نفی کردن است؛ بناءً به هر افغان فرض است؛ جدا از این که به کدام ملیت تعلق دارد، وحدت را موجب وجود افغانستان دانسته؛ در تحقق و تحفظ آن لحظه ای سوء تفاهم و تغافل را مجاز و روا ندارد. افغانستان، که از نام یا اصطلاح افغان مشتق شده است به معنای مأوا یا وطن افغانها است.

زین الدین برنی مؤرخ قرن چهاردهم میلادی در کتاب تاریخ هند خود می نویسد: «در سال ۱۳۳۴م بعد از جنگ شدیدی که بین سلطان محمود بن تغلق و ملک شاه لودی رخداد؛ ملکشاها با افغانهای خود به افغانستان رفت»؛ بابر نیز در بابرنامه چندین بار از افغانستان یاد می کند، که هر بار مفهوم جایگاه بود و باش افغانها را می رساند.

بارتولد می گوید: «پشتو جزء زبانهای کهنه و اولیه اوستائی است» (۲)؛ از این که درین اواخر آوازه کرده اند، که نام کوه سلیمان از مهاجرت یهود درین منطقه ناشی گردیده دروغ و جعلیات بی بنیاد هستند.

کتاب تاریخ نادری که در قرن هفدهم نوشته شده و مربوط به خروج و نزول نادر افشار است؛ نویسنده بار بار از

شهامت افغانها در صفوف قوای نادری اقرار می کند می گوید: «طائفة افغانه مصدر خدمات شایان و در حقیقت منشأ این فتح نمایان شده بودند» (۳). به همین ملحوظ است که قوای محافظ نادر از افغانها، یعنی درانی های تشکیل می شد؛ از اینجاست که احمد خان توانست با دستداشته های مادی و معنوی، که در جریان همین سالها اندوخته بود، امپراتوری احمدشاهی افغانستان را تشکیل بدهد، که از بخارا تا سیستان و از مشهد تا سند، پنجاب، کشمیر، بلوچستان و بحیره عمان می رسید.

چون مملکت افغانستان در بدو تأسیس خود مبنأ و تبیین دستوری در اقتصاد و سیاست نداشت؛ بلکه متکی به اصول قومی و قبیله ای و به زور شمشیر و شهامت قوم افغان پایه گذاری شده بود؛ بناءً ریشه در قرون وسطی داشت؛ چنانچه ابن خلدون در تحلیل دولت می گوید: «دولتی که بر مبنای شهامت یک قوم یا گروه به وجود می آید از سه نسل یا پشت زیدتر عمر نمی کند؛ زیرا نسل اول آن را به زور شمشیر به وجود می آورد، دوم آن را به تقلید حفظ می کند و سوم در مطلق العنانی و اضافه روی آنرا منهدم می کند» (۴).

این تحلیل داهیانه ابن خلدون که به قرن چهاردهم میلادی مربوط است؛ عیناً بر دولت احمدشاه تطبیق می شود. احمدشاه از ثمره هشت بار تهاجمی که به هند می کند؛ از آن در تأسیس بنیاد اقتصادی و تحکیم پایه های سیاسی دولت خود استفاده نمی برد؛ بلکه ثروت به دست آمده را بین همین اقوام و قبائل متشکله دولتش تقسیم می کند؛ اما غافل از این که اگر روزی این ثروت وجود نداشته باشد؛ با این سران اقوام و قبائل چکار باید کرد؟

در جواب همین سوال تیمور یعنی فرزند وجانشین احمد شاه؛ پایتخت خود را به کابل می برد، او به زبان افغانی یعنی پشتو صحبت نمی کند، حتی به زبان دری شعر می سراید و محافظین شخصی شاه قزلباشهای ترک نژادی اند، که صفوی ها دو صد سال قبل در قندهار برای توسیع مذهب شیعه اسکان داده بودند، که قزلباشهای سه دکان چندانول و مرادخانی کابل احفاد همین محافظین تیمور شاه هستند.

بعد از مرگ تیمور اضمحلال امپراتوری احمدشاهی به سرعت عملی می گردد، که مسبب این سبب سه عامل اساسی است: اول تعدد فرزندان ذکور شاه متوفی، دوم گرسنگی و نارضایتی قبائل متشکله دولت احمدشاهی و علت سوم تعرض، حضور و موجودیت انگلیس در منطقه است.

هیأت انگلیس به رهبری الفانستن در سال ۱۸۱۱م در پایتخت زمستانی یعنی پشاور از طرف شاه شجاع پذیرفته شد، که انگلیس این دربار را «مضحک» توصیف کرد. بعد از نزول ناپلیون در اروپا، انگلیس دیگر از کسی اندیشه نداشت؛ اما در سال ۱۸۲۳م نه انگلیسها بلکه سکهای پنجاب آمدند و پایتخت و مرکز افغانها، یعنی شهر پشاور را گرفتند؛ مگر افغانها قدرت و توانائی استرداد آن را دیگر نیافتند؛ زیرا قدرت شمشیر کشور گشائی افغانها در برخورد با انگلیس دیگر کند و نا کار آمد بود؛ اما در دفاع از خانه و وطن خود در سال ۱۸۴۲م انگلیس را چنان گوشمالی دادند، که تا امروز به یاد دارد.

هیچ واحد و احاطه اقتصادی درونی، که بتواند دولت ویا نظام سیاسی را در حدود سرحدات افغانستان آنروزگار تغذیه کند؛ وجود نداشت؛ زیرا چنین بنیادی را به زور شمشیر نمی توان تأسیس کرد. امیر دوست محمد در برگشت از هند یعنی استخلاص از زندان انگلیس؛ تمام مجاهدین جنگ اول افغان و انگلیس را قلع و قمع نمود، حتی فرزند امیر؛ وزیر اکبر خان؛ به صورت مرموزی زهر خورنده شدو در گذشت. امیر دوست محمد یک مقرری سالانه دوصد هزار پوند استرلینگ را از انگلیس دریافت می کرد (۵)، که به برکت همین پول خود را سردار ناامید و مناطق از دست رفته شمال، جنوب و غرب را دوباره به دست آورد، هرات را در سال ۱۸۶۳م به تصرف خود آورد و در همانجا و در همان سال وفات کرد؛ اما امیر به سوی پایتخت افغانها یعنی پشاور قدمی برای رهایی آنوقتی که لازم بود برنداشت؛ زیرا او برای سکها که مورد حمله انگلیس قرار گرفته بودند کمک کرد تا پشاور را به او مسترد کنند، که انگلیس همه

را در هم شکست؛ اما در جریان شورش مسلمانان هند به ضد انگلیس در سال ۱۸۵۷م، که بعداً آن را به نام شورش سپاهیان معروف کردند؛ موجودیت انگلیس بعد از سقوط دهلی به دست شورشیان به تار موئی بسته بود؛ میشل باری تاریخ نویس فرانسوی درین مورد می گوید: «امیر علاوه بر این که به این شورش کمکی نکرد، حتی به رعایای خود هر نوع مخالفت با انگلیس را ممنوع اعلان کرد.» (۶) این حرکت امیر اولین ضربت جدی است، که به افغان بودن افغانستان وارد می گردد. تمام سرداران قرن نوزده و بیست افغانستان، که موفق شدند امارت و سرداری بکنند در سایه همین مقرری مادی انگلیس خسپیده بوند؛ تنها اعلیحضرت امان الله که این قلاده را بدور ریخت؛ در زیر فشار توطئه های انگلیس و دیوبندی ها بعد از ده سال، چون زاده و پرورده ناز و نعمت دربار بود؛ دیگر نتوانست مقاومت کند؛ لهذا از صف ملت بیرون شد.

در شروع سلطنت بار دوم دوست محمد خان انگلیس و روس افغانستان را منطقه حایل شناختند؛ لهذا روسها تمام آسیای مرکزی را تا سالهای ۱۸۹۰م تصرف کردند، و در سال ۱۸۸۵م پنجاه را برای ابد آشغال نمودند؛ انگلیس متکی به قراردادی که با روس داشت از جا تکان نخورد؛ امیر عبدالرحمان که در سایه او قرار داشت حتی از انگلیس هم آرامتر باقیماند!

اما انگلیس می خواست خطوط دفاعی سرحدات غربی هند را در دست خود داشته باشد؛ امیر عبدالرحمان درین مورد نوشت: «دولت هندوستان اصرار کردند که چغائی را هم تخلیه نمایم و در کافرستان و تمام یاغیستان (مناطق پشتون نشین) و بلوچستان و سمت چمن هم مأمورین سرحدی هندوستان مداخله می کنند....»؛ بناءً سفارت دیورند در سال ۱۸۹۳م وارد کابل گردید، و طی معاهده ای تمام مناطق قبائلی شرق و جنوب، یعنی چترال، باجور، سوات، بنیر، جیلاس، وزیری و شهر پشاور؛ به استثنای کافرستان باقی تمام مناطق یادشده را امیر طی معاهده دیورند از پیکر افغانستان جدا کرد، که مجموع این انزوا تقریباً یک سوم حصه خاک افغانستان می شد؛ امیر در تاج التواریخ می گوید: «اعانه ای که سالی دوازده لک روپیه دولت هندوستان تابه حال می پرداخت بعد ازین سالی هجده لک روپیه خواهد داد» (۷)

این عمل ضد افغانی امیر دو نتیجه تاریخی با خود آورد:

– اول این که رابطه افغانستان را با راه آزاد بحری قطع کرد، و این بدان میماند که شما برای این که از خانه تان به سرک یا خیابان برسید و یا به عکس؛ باید از حویلی یکی از همسایه هایتان عبور کنید و اگر همسایه نخواهد باید در خانه تان محبوس باشید.

– دوم افغانها، که افغانستان به اسم ایشان تأسیس و دایر شده بود؛ دیگر در افغانستان اکثریت ندارند و اقوام هزاره و ازبک و تاجکها اکثریت کشوری را تشکیل می دهند، که به نام افغانها بنیاد گذاشته شده بود، که این دو موضوع جزء معضلات ملی افغانستان معاصر است.

کسانی که تصور می کنند، که امیر عبدالرحمان سرحدات افغانستان معاصر را به وجود آورده؛ باید اول ستراتیژی قرن نوزدهم انگلیس در منطقه را مطالعه کنند؛ تا ملتفت شوند که سرحدات فعلی محصول این ستراتیژی است، یا موجودیت امیر موصوف!

تمام اقوام مسکون در افغانستان افغان نامیده می شوند؛ اما حاکمیت سیاسی در دست (قشری) با منشای پشتون؛ قرارداد، این حاکمیت هیچ وقت خصوصیت مترقی و پیشرونده نداشته، در قدم نخست طبقات عامه ملت پشتونها؛ جفا کش ستم این حاکمیت بوده اند؛ زیرا طبقه حاکمه افغانستان بعد از امیر دوست محمد خان خود را «اسراردار» خوانده، و خویش را به هیچ یک از اقوام و قبائل متعلق نمی دانستند؛ چون به حمایت و پشتیبانی این ملیتها و اقوام ضرورتی نداشتند؛ زیرا از کمک مادی و معنوی انگلیس بهره مند بودند؛ لهذا هیچ گونه توافقی با قوم و ملیت پشتون در تمام قرن

نوزده و تا سقوط "بچه سقاو" در ۱۹۳۰م نداشتند؛ در کتاب پادشاهان متأخر افغانستان در باب این که چرا امیر شیر علی عبدالله جان خورد سال را ولیعهد خود تعیین کرده؛ در حالی که یعقوب خان فرزند بزرگ، شخص عاقل و بالغ در چندین جنگ شرکت کرده؛ اما امیر او را ولیعهد نمی سازد. میرزا یعقوب علی خافی می نویسد: «سردار محمد یعقوب خان بزرگ و قابل سلطنت است لکن مادرش از طائفه افغان است و افغان از جمله فقراء محسوب است و اما والدۀ سردار عبدالله جان دختر سردار میرافضل خان و سردار میرافضل خان برادر سردار کهنل خان و صاحب اختیار کل مملکت قندهار و برادران امیر کبیر گفته می شوند» (۸)؛ وقتی امیر نسبت به فرزند خودش، که از مادر پشتون تولد شده است؛ تبعیض دارد؛ با ملیت پشتون چه بر خوردی باید داشته باشد؟.

امیر عبدالرحمان مناطق افغان نشینی را که به انگلیس واگذار کرد آن ها را «یاغیستان» می خواند؛ و یا این که خیلی نزدیک ما؛ محمد هاشم و برادرانش افراد غیر از خانواده خود؛ پشتون یا غیر پشتون را؛ می گفتند: «استخوانش سیاه است» (۹)

البته هزاره ها، تاجکها، ازبکها و دیگران از این زعامت غیر شعوری و میراثی خسارت بر داشته قیمتهای گزاف جانی و مالی در برابر آن پرداخته اند و هنوز هم می پردازند.

طبقه حاکمه افغانستان بعد از سرکوب شورش هزاره ها در عصر امیر عبدالرحمان و مخصوصاً بعد از نزول و سقوط "بچه سقاو"؛ انواع تبعیض قومی و زبانی را درین کشور دامن زدند، که تفسندگی و وسعت شعله های این نفاق نظر به حجم معضل و مشکلی که حاکمیت با آن مواجه بود؛ در طول تمام قرن بیستم متفاوت بوده است.

قوة حاکمه افغانستان از بدو تأسیس تا همین چند سال قبل؛ حتی یک قرار داد، یک حکم و یا یک معاهده سیاسی و اقتصادی را به زبان پشتو صادر ننمودند؛ اما نفاق زبانی بین پشتو و دری را چاق نگهداشته اند؛ زیرا نادر که خود به حمایت مادی و نظامی انگلیس به قدرت رسیده بود؛ میشل باری می گوید: «نادر افغانستان را تحت اداره پنهانی انگلیس قرارداد» (۱۰)؛ لهذا اقوام وزیری آنسوی دیورند در به قدرت رسیدن او نقش اول را داشتند، نادر و بازمانده های او برای مکتوم نگهداشتن هویت سیاسی خود پشتونخواهی را چنان دامن زدند، که تا حدود سالهای ۱۹۶۰م به طور عام، هیچ افغان غیر پشتون حق ورود در مکتب و پوهنتون حربی را نداشت، که این موضوع بعد از کودتای هفت ثور؛ دستپورده های روس در دو جنبه متخاصم خلق و پرچم تجلی یافت، با آمدن مجاهدین علاوه بر پشتونهای حزب اسلامی گلبدین سیاف و تاجکهای جمعیت اسلامی شیعه های حزب وحدت نیز ظهور کردند.

امروز جنگ بین طالب و باقیمانده ملت افغان اعم از پشتون، تاجک، هزاره و دیگران را؛ جنگ بین طالب پشتون و جبهه شمال تاجک معرفی می کنند!!

بعد از سی سال جنگ و ویرانی هریک از این گروه ها به پیمانهای متفاوت؛ از سوی دشمن درونی و بیرونی محافظت مالی و نظامی می شوند؛ هیچ یک از این گروه ها ادعای فرهنگی نداشته و ندارند؛ اما زبان را جهت تعرض سیاسی، اقتصادی و دستبندی های نظامی به کار می برند؛ زیرا این دستبندی ها در قبول اسلام ولوع (۱۱) [ولو- لطف نموده به نوشته همکار گرانقدر پورتال استاد سخن آقای معروفی معنون به «لبیک به ندای جناب "مستجاب"» به لینک داده شده در اخیر مطلب مراجعه نمایند- اداره پورتال] هم و هابیت باشد؛ اختلافی با هم ندارند؛ اگر وهابی ها پول می دهند همه آن را می پذیرند؛ به اینترتیب جنگ مذهبی نا محتمل می گردد؛ لهذا زبان را به حیث ماده سوخت ماشین جنگ مورد استفاده قرار می دهند.

اگر از موجودیت این گروه های وابسته و جنگ سالار بگذریم؛ تمام اقوام و ملیتهایی که در حدود افغانستان زیست می کنند؛ هستی شان لازم و ملزوم یک دیگر هست، یعنی کشوری به نام افغانستان در عدم موجودیت یکی از عناصر متشکله آن دیگر وجود نخواهد داشت.

برای لحظه ای تصور کنیم که پشتونها یک سوم حصه یا زیاده‌تر این کشور را به خود اختصاص دادند، و واحد جداگانه ای تشکیل کردند؛ آیا پشتونهای آنسوی دیورند با این‌ها ملحق می‌شوند؟ و یا این که دولت پاکستان با یکصدوشصت و پنج ملیون نفوس این‌ها را به خود جذب می‌نماید، و نام افغانستان به دلایل ذیل برای ابد محو خواهد شد:

۱ - پشتونهای آنسوی دیورند پانزده فیصد نفوس پاکستان را تشکیل می‌دهند، (این احصائیه‌ها در مورد پشتونهای پاکستان را میشل بری مربوط به سال ۲۰۰۲م در کتاب یاغیستان نشر نموده است) که این مقدار در حدود بیست و پنج میلیون می‌شود، (یعنی تنها پشتونهای ساکن در آنسوی دیورند بیست و پنج میلیون هستند، این بیست و پنج میلیون افغانهایی که در دیگر شهرهای پاکستان جابه‌جا شده‌اند؛ را در بر نمی‌گیرد)، که این مقدار معادل تقریبی نفوس تمام کشور افغانستان است. بنا به همین علت است که پاکستان پشتونخواهی می‌کند؛ زیرا در صورت وقوع چنین حادثه‌ای پاکستان امیدوار است، که تمام پشتونهای افغانستان در دامن پاکستان خواهند غلتید.

۲ - از تعداد کل صاحب‌منصبان قوای مسلح پاکستان؛ امروز بیست فیصد آن را پشتون‌ها تشکیل می‌دهند؛ ایوب خان جنرال پشتون از سال ۱۹۵۸م - ۱۹۶۹م رئیس‌جمهور پاکستان بود؛ حتی تصور اینهم مشکل است که فردا این بیست فیصد قوای حاکمه پاکستان بگوید؛ ما دیگر پاکستانی نیستیم و افغانستانی شده‌ایم!!

۳ - بعد از استقلال بنگله دیش، و از سال ۱۹۷۴م سیاست عمران و آبادی مناطق قبائلی شمالغرب پاکستان کاملاً شکل دیگری گرفت، یعنی در هر قریه یک مأموریت پولیس، در پهلوی آن یک کلینیک صحتی، یک مکتب و یک شعبه‌ای از حبیب بانک به خرج دولت پاکستان دایر گردید؛ معالجه و مداوای قریه‌نشینان با طب عصری عام شد، رفتن به مکتب برای اطفال داوطلبانه و رایگان شد، حبیب بانک برای تمام دهقانان قرضه‌های متفاوت بدون سود عرضه و پیشنهاد می‌کند؛ مردم قبائل مالیات نمی‌دهند، عسکری نمی‌کنند و در مناطق آزاد هر نوع تجارت و قاچاق مجاز و رواست. با در نظر داشت تمام این سهولتها آیا این بیست و پنج میلیون افغان آنسوی دیورند؛ جزء افغانستان می‌شوند یا افغانهای افغانستان در پاکستان ادغام خواهند شد؟ (ادامه دارد)

یادداشت‌ها و منابع:

۱ - هرگاه این کلمه را مسئله می‌نویسند، که به وزن پبله، میله و... می‌باشد؛ این اشتباه تلفظی بر علاوه غلطی انشائی آنست، که چنین طرز نگارش از اصول زبان دری کاملاً بیرون است! این کلمه مسأله نوشته می‌شود که این به وزن مرحله و معضله و... است؛ زیرا حرف همزه در زبان دری؛ در عدم حضور حروف علت، و (پای مفتوح)؛ نمی‌تواند وجود داشته باشد. این تصریح شد تا آنرا کژ نویسی نپندارند.

۲ - تاریخ تاجکان ص ۹۰

۳ - تاریخ نادری ص ۱۴۷

۴ - مقدمه ابن خلدون ج اول ص ۳۲۵

۵ - و ۶ سلطنت یاغیستان میشل باری به زبان فرانسیسی ص ۱۵۶ فلماریان پاریس ۲۰۰۲

۷ - تاج التواریخ ص ۴۱۹ و ۴۲۱ سبا کتابخانه پشاور؛ باید یاد آور شد، که این نوشته امیر عبدالرحمان را دوباره نویسی یا بهتر بگویم به فارسی ایرانی ترجمه کرده‌اند، شکل انشائی چاپ پشاور با اصل متن این کتاب اصلاً هیچ توافقی ندارد.

۸ - پادشاهان متأخر افغانستان؛ میرزا یعقوب علی خافی ص ۴۴۱ سبا کتابخانه پشاور

۹ - افغانستان در مسیر تاریخ ج دوم

۱۰- سلطنت یاغیستان میشل باری به زبان فرانسوی ص ۲۱۳ فلماریان پاریس ۲۰۰۲

۱۱- چنانچه ما خصوصیت آوازی زبان خود را اکثراً ناقص می شناسیم ؛ لهذا کلمات را تقلیدی می نویسیم ؛ نه شعوری ، یعنی نه؛ مطابق تلفظ آنها ؛ مثلاً همین کلمه « ولوع» این را معمولاً (ولو) می نویسند ؛ اما در زبان دری هیچ کلمه ای با حرف متحرک ختم نمی شود ، و اگر چنین اتفاق بیفتد به آخر آن یک حرف ساکن را قهراً وصل می کنند، مثال خیلی مشهور آنرا « هـ » غیر ملفوظ و همزه ساکن تشکیل می دهند ، که در حقیقت این کلمات غیر ملفوظ ، حرکت حرف ماقبل را افاده می کنند ؛ در کلمه ولوع حرف عین نوشتن آن ضروری است ؛ چون فتحه واو را واضح می سازد . اما اگر شما اینرا ولوع بنویسید ، آنرا غلط می شمارند ؛ در همین سایت فخیم افغان جرمن در نوشته های من کلمات ولوع ، مسئول ، تغیر و... را غلطی گرفته و آن ها را ؛ ولو ، مسوول ، تغیر و ... نوشته اند ؛ در حالی که چنین نوشتن این کلمات اشتباه محض است ؛ خواننده می تواند به غیاث اللغات مرجعه کند ؛ اما نه به لغاتنامه های ایرانی!

یادداشت:

*- از آن جایی که تطبیق املای زبان دری به روشی که پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" آن را در دستور کار قرار داده است، یکی از اهداف نشراتی ما را می سازد، لذا در تمام نوشته روش املائی پورتال را تطبیق نموده ایم. امید آن عده از نویسندگانی که می خواهند با ما در آینده همکاری قلمی داشته باشند، ما را در استفاده از روش های املائی گوناگون معاف بدارند.

** لینک مقاله استاد سخن آقای معروفی به ارتباط بحث روی کلمات:

<http://www.afgazad.com/Adaby-2015/050815-KM-Labbaik-ba-Nedaa-ye-Jenaab-e-Mostajaab.pdf>

اداره پورتال AA-AA